بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 107: سه‌شنبه 3/4/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا تعبیراتی مثل زوج، تزویج، تزوّج، نکاح، آیا اینها اطلاق دارند نسبت به ازدواج موقت یا اطلاق ندارند؟ ما عرض می‌کردیم که این تعبیرات از جهت اصل وضع اطلاق دارند. اینجور نیست که نکاح موقت نکاح نباشد. نه، حقیقتاً نکاح هست. ولی با این حال گاهی اوقات به جهت تناسبات حکم موضوع انصرافی پیدا می‌کند یا به جهت تناسبات حکم موضوع تعمیم پیدا می‌کند. یکی از مواردی که به نظر می‌رسد که ادلة مثل تزویج و تزوّج انصراف پیدا کنند به ازدواج دائم و ازدواج موقت را شامل نشوند، جایی که سؤال از یک قضیة شخصیه باشد. اینجا من به تناسب یک بحثی که حاج آقا در کتاب الحج مطرح می‌فرمودند عرض بکنم. در کتاب الحج در بحثی بود که روایاتی دارد که من مسّ امرأته فعلیه دم. بحث این بود که آیا از این تعبیرات می‌شود استفاده کرد ثبوت دم را در تقبیل یا نمی‌شود؟ صاحب جواهر فرموده بودند که من مسّ امرأته فعلیه دم منصرف است به مس به ید. بنابراین تقبیلی که مس به ید نیست را شامل نمی‌شود. حاج آقا یک توضیحی می‌فرمودند. می‌فرمودند که جمله‌ای که ما می‌خواهیم از آن حکم مسئله را استفاده کنیم گاهی اوقات یک الفاظ عمومی در آن به کار رفته، یک قضیة کلیه‌ای را امام علیه السلام فرموده. امام علیه السلام فرموده باشد که من تزوجت وجب علیه أن یحترم الزوجة، مثلا من تزوج فعلیه المعاشرة بالمعروف. این یک جور هست.

یک موقعی نه، یک سؤال سائل مطرح می‌کند. سائل سؤال می‌کند که انی تزوج امرأةً. جایی که سؤال سائل هست با جایی که سؤال سائل نباشد حکمش فرق می‌کند. من در بحث که حج حاج آقا را ابتدا تکمیل کنم بعد بیایم به این مثال‌ها بپردازم. ایشان می‌فرمودند که یک موقعی یک کسی می‌آید خدمت امام علیه السلام می‌فرماید إنّی مسست امرأتی فی حال الاحرام. این می‌توانیم بگوییم تقبیل را شامل نمی‌شود. به دلیل این‌که تقبیل ولو مشتمل بر مس به معنای اصلی لغوی‌اش هست. ولی به دلیل این‌که یک حالت خاصی دارد. یک حالتی که این حالت خاص عرفاً احتمال را می‌دهند حکم خاصی را داشته باشد، به لفظ جامع اقتصار نمی‌کنند إنّی مسستٌ امرأتی. بلکه می‌گویند إنّی قبّلتُ امرأتی تعبیر می‌کنند. این تعبیر إنّی مسستُ امرأتی ظاهرش این است که جامع در ضمن فردی که احتمال یک خصوصیات خاصه‌اش عرفاً بده نبوده، و الا اگر در ضمن آن فردها بوده، آن را ذکر می‌کرد. اطلاق خود این دلیل اقتضاء می‌کند که مسّ از نوع تقبیل نباشد. بنابراین اینجا ما نمی‌توانیم عمومیت استفاده کنیم. گاهی اوقات از خود لفظ دلیل عمومیت استفاده می‌شود. گاهی اوقات با ترک استفصال ما عمومیت می‌خواهیم بفهمیم. می‌گوییم مثلاً إنّی مسست امرأتی سؤال یعنی، ولو نگفته که من مثلاً جوان بودم، پیر بودم آن زنی که امرئه‌ام جوان بود، پیر بود. هیچ یک از اینها خصوصیات را بیان نکرده. اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که همة این افراد را شامل بشود. این اطلاق از باب این نیست که انّی مسستُ امرأتی همة آن حالات را دارا هست. آن قضیة خارجیه یا زنش جوان بوده است یا زنش پیر بوده است. یا زنش در حال احرام بوده است، یا زنش در حال احرام نبوده است. و سایر قیوداتی که هست، یکی از این قیودات متضاد را حتماً دارا بوده. ولی از آن جایی که سائل این خصوصیات را در کلامش اخذ نکرده و امام علیه السلام هم سؤال نکرده این خصوصیات آیا قضیة شخصیه‌ای اتفاق افتاده، مشتمل بر این خصوصیات هست یا نیست. اینجا متکلّم از پاسخ امام با ترک استفصال عمومیت حکم نسبت به جمیع فروض محتملة سؤال استفاده می‌شود. ولی این در صورتی هست که اطلاق مقامی سؤال، سؤال را منصرف بر یک قسم خاصی نکند. اگر در مسّ مرئه این مس به شکل تقبیل باشد، متعارفاً این تقبیل را قید می‌کنند. تقبیل را ذکر می‌کنند. این‌که تقبیل را ذکر نکردند این نشانگر این هست که به این شکل نبوده. حاج آقا آنجا اشاره می‌فرمودند که حرف صاحب جواهر در صورتی صحیح بود که سائل سؤال کرده بود انّی مسستُ امرأتی، امام علیه السلام می‌فرمایند علیه دم، آنجا قرینة همان اطلاق مقامی خود این دلیل اطلاق مقامی سؤال سائل منصرف به مس به غیر تقبیل هست. و مس تقبیلی را شامل نمی‌شود. ولی من مسّ امرأته فعلیه دم اطلاق دارد، به نحو تقبیل باشد، به نحو غیر تقبیل باشد، همة اینها را شامل می‌شود. اختصاص ندارد به مسی که بدون تقبیل باشد. این نکته‌ای بود که حاج آقا در آن بحث مطرح می‌کردند. حالا من می‌خواهم این نکته را بگویم. آن این است که بعضی وقت‌ها سؤال سائل ولو به صیغة عام هست، ولی این سؤالات ناشی از یک قضیة خارجیة اتفاق افتاده است. یک قضیه‌ای اتفاق می‌افتد. این سؤالات با توجه به آن قضایایی که اتفاق می‌افتد سؤالات صورت می‌گیرد. ولو به لفظ کلی به کار ببرد، اینجا مشکل هست که بخواهیم بگوییم که صورت‌های خاص و ویژه‌ای که اگر آن می‌خواست آن قضیة خاص را دنبال کند، آن خصوصیات را ذکر می‌کرد، الآن که قضیه را به صورت کلی مطرح کرده آن خصوصیات را ترک کند و ذکر نکند.

در بحث ما روایت‌های زیادی که داریم، بحث این‌که عدة وطی به شبهه، اکثر روایت‌های وطی به شبهة ما از این باب هست که مثلاً شخصی شوهرش خیال می‌کرده فوت کرده، خیال می‌کرده طلاقش داده، آمده ازدواج کرده، بعد شوهرش پیدا شده. بحث این است که آن ازدواج دوم چه حکمی دارد؟ باطل است، صحیح است، امثال اینها. امام علیه السلام می‌فرمایند که این ازدواج دوم باطل هست و حکم این ازدواج دوم را بیان کرده. اگر این ازدواج به نحو ازدواج موقت صورت گرفته باشد، به‌طور متعارف قید موقت بودن را در سؤالات درج می‌کنند. همچنان که در این روایات، یک نکتة دیگر را هم عرض بکنم، خود همین روایات خیلی وقت‌ها شما می‌بینید سؤال سائل که شروع کرده آغازش می‌گوید یک شخصی زوجی داشته، زوج مفقود شده، خیال کرده مرده. خبر مرگ آمده یا خبر طلاقش آمده. اوّلی که صحبت کرده هیچ صحبت ازدواج دائم نیست. ولی در نهایت کلام که می‌رسد می‌بینیم صحبت این می‌کند که مرد آمد، حالا که پیدا شد زنش را طلاق داد. به خاطر این هست که از اوّل اینجور تعبیرات اگر قرار بود ازدواج به عنوان ازدواج موقت باشد، تزوّج تعبیر نمی‌کردند، می‌گفت عن رجل تمتعت بامرأة یا استمتع بامرأة و امثال اینها. هیچ اینجور خصوصیات را در چیز اخذ نکردن، نشانگر این هست که آن ازدواج اوّلش ازدواج موقت نبوده، ازدواج دائم بوده. در مورد ازدواج دوم هم همینجور است. با توجه به این‌که ازدواج موقت در دورة روایات ازدواج قاچاقی بوده، این سؤالات ناظر به ازدواج دائم هست.

نکتة دیگری که اینجا هست، این هست که بسیاری از این سؤالات ناشی از یک سری بحث‌هایی هست که در میان عامه صورت گرفته. مثلاً عامه سؤال می‌کردند، عقیده‌شان این باشد که عدة وطی به شبهه و عدة طلاق در جایی که باهم باشد تداخل می‌کنند، بعضی از عامه. امام علیه السلام در مقام بیان اینکه اینها تداخل نمی‌کنند این وارد می‌شود. در این صورت‌ها هم ظاهر دلیل این هست که ناظر به همان فرض متعارفی هست که در میان عامه وجود دارد. آن صورت را مطرح می‌کند. اما این صورتی که ازدواج اوّل یا ازدواج دوم، ازدواج موقت باشد که عمدتاً بحث ما در مورد ازدواج دوم است که ازدواج باطلی است و وطی‌ای که براساس آن ازدواج صورت گرفته، وطی به شبهه تلقی می‌شود، این ازدواج دوم را اگر ازدواج موقت باشد، این را با این سؤالات ذکر نمی‌کنند، تصریح می‌کنند و با تصریح به ذکر آنها را سؤال می‌کنند. من به تناسب چند تا روایت از این روایت‌های بحث ما را می‌خوانم. ملاحظه بفرمایید که چقدر از این روایت‌ها به روشنی استفاده می‌شود که این ادلة ما ازدواج موقت را در بر نمی‌گیرد و مراد ازدواج دائم هست.

جلد ۲۵، صفحة ۵۶۴، حدیث ۳۷۹۱۰.

روایتی است که، روایت صحیحة زراره، بنابراین که ما موسی بن بکر را واقفی نمی‌دانیم یا اگر هم واقفی باشد علی بن حکم قبل از وقف از او روایت کرده.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَاعْتَدَّتْ وَ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَفَارَقَهَا وَ فَارَقَهَا الْآخَرُ كَمْ تَعْتَدُّ لِلنَّاسِ قَالَ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ إِنَّمَا يُسْتَبْرَأُ رَحِمُهَا بِثَلَاثَةِ قُرُوءٍ تُحِلُّهَا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ»

«عَنِ امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا»، سؤال این نیست که ازدواج موقت قید نزده که ازدواجش دائم است. بعد گفته «فَاعْتَدَّتْ وَ تَزَوَّجَتْ» در مورد تزوجت هم قید نزده. «فَجَاءَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَفَارَقَهَا» اینجا فارقها تعبیر کرده. «وَ فَارَقَهَا الْآخَرُ» دومی هم فارقها. «كَمْ تَعْتَدُّ لِلنَّاسِ قَالَ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ إِنَّمَا يُسْتَبْرَأُ رَحِمُهَا بِثَلَاثَةِ قُرُوءٍ تُحِلُّهَا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ قَالَ زُرَارَةُ وَ ذَلِكَ أَنَّ أُنَاساً قَالُوا تَعْتَدُّ عِدَّتَيْنِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ عِدَّةً فَأَبَى ذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَعْتَدُّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ فَتَحِلُّ لِلرِّجَال‏.»

اینجا هم آن بحثی که عامه دارند که می‌گویند تعتدّ عدتین در ازدواج موقت نیست. آنها اصلاً ازدواج موقت برایشان مطرح نیست. در مورد ازدواج دائم است. هم امام علیه السلام که می‌فرمایند که یک سه قرئی برای هر دو کافی است. یک عده برای هر دو کافی است. عدة اوّل که قطعاً هیچ عبارت صریحی در این‌که این ازدواج، ازدواج موقت بوده یا دائم بوده نیست. ولی اینها پیداست که منصرف است به ازدواج. و فارقها هم مراد طلّقها هست. این یک مثال.

یک مثال دیگری روایت صفحة ۶۴۰.

«سَأَلْتُهُ‏ عَنْ‏ رَجُلٍ‏ لَهُ‏ امْرَأَةٌ نَصْرَانِيَّةٌ أَ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا يَهُودِيَّةً فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ مَمَالِيكُ لِلْإِمَامِ»

تا آن آخر عبارت ؟؟؟ ۱۷:۲۰

بعد می‌گوید: «فَإِنْ تَزَوَّجَ عَلَيْهَا حُرَّةً مُسْلِمَةً» بر آن امرئة نصرانی حرّة مسلمه‌ای ازدواج کند.

«وَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لَهُ امْرَأَةً نَصْرَانِيَّةً أَوْ يَهُودِيَّةً ثُمَّ دَخَلَ بِهَا فَإِنَّ لَهَا مَا أَخَذَتْ مِنَ الْمَهْرِ وَ إِنْ شَاءَتْ أَنْ تُقِيمَ بَعْدُ مَعَهُ أَقَامَتْ وَ إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَذْهَبَ إِلَى أَهْلِهَا ذَهَبَتْ فَإِذَا حَاضَتْ ثَلَاثَ حِيَضٍ أَوْ مَرَّتْ لَهَا ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ حَلَّتْ لِلْأَزْوَاجِ» حالا آن دومی را کار نداریم.

«قُلْتُ فَإِنْ طَلَّقَ عَنْهَا الْيَهُودِيَّةَ وَ النَّصْرَانِيَّةَ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الْمُسْلِمَةِ لَهُ عَلَيْهَا سَبِيلٌ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَى مَنْزِلِهِ قَالَ نَعَمْ.»

اوّل که صحبت کرده، هیچ صحبت این نیست که آن امرئة نصرانیة زوجة دائم هست. ولی بعد صحبت طلاق مطرح می‌شود در آخر قضیه. پیداست که آن له امرأة نصرانیة یعنی امرئة دائمی، ولو قید نکرده. چون اینها ناظر به یک قضایای خاص خارجیه است. این قضایای خاص خارجیه اگر ازدواج موقت بود با تعبیر له امرأة نصرانیة تعبیر نمی‌کرد، می‌گفت عن رجل استمتعت بامرأة نصرانیة یا تمتعت بامرأة نصرانیة. این روایت در صفحة ۶۶۹، رقم ۳۸۲۳۹ آمده که ظاهرا همین است. رقم ۳۸۲۳۹ تکرار همان است که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ‏» مراجعه کنید عین همان است.

یک روایت دیگر هم بخوانم این را ملاحظه بفرمایید. جلد ۲۷، صفحة ۲۸۵، حدیث ۴۰۶۸۲. همان روایت زراره که عرض کردم، 40680 در همین باب هم شبیه آن هست.

این روایت مقطوعة یونس: «يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ‏ فِي امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ قَدِمَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَطَلَّقَهَا وَ طَلَّقَهَا الْآخَرُ» صحبتی که اوّل کرده زوجها است، تزوجت هست. ولی بعد «فَطَلَّقَهَا وَ طَلَّقَهَا الْآخَرُ» مطرح می‌شود کأنّ آن زوجها و زوجه الاوّل آن منصرف است به ازدواج دائم، نه ازدواج موقت. این است که به نظر می‌رسد اگر روایت‌هایی که این بحث ما هست، این روایت‌ها مربوط به ازدواج دائم است و ازدواج موقت را این روایات نمی‌گیرند. حالا یک بحثی را جلسة قبل اشاره کردم، امروز می‌خواهم تکمیلش کنم. در آن بحث که در صحیحة بزنطی سؤال شده بود که آیا می‌شود امة را بدون اذن اهلها تمتع با آن برد، امام علیه السلام فرموده بودند که نه، نمی‌شود، باید با اذن اهلش باشد. آیة قرآن می‌گوید «**فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ**» آن روایتی که روایتش را جلسة قبل خواندیم.

عرض می‌کردیم که این روایت هم به قرینة روایت‌های مشابه و فضایی که این روایت در آن فضا صادر شده مراد از «**فَانْكِحُوهُنَّ**» یک معنای عامی هست، اختصاص ندارد به نکاح موقت. این معنایش این نیست که واژة نکاح انصراف به نکاح دائم ندارد. ممکن است ما بگوییم نکاح دائم انصراف دارد، ولی در خصوص این آیة شریفه، خصوصیاتی وجود دارد که آن خصوصیات اقتضاء می‌کند که این حکم عام باشد و ازدواج دائم خصوصیتی در آن نداشته باشد که، یکی از نکات این بود که این آیه قبلش این تعبیر وارد شده: «**فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ**». این روایت مربوط به متعه هست همچنان که در ؟؟؟ ۲۲:۴۲ روایت آمده. حالا بعضی روایاتش را می‌خوانم.

جامع الاحادیث، جلد ۲۶، اوّل ابواب المتعة روایاتش وارد شده. من جمله روایت ابی بصیر: «قَالَ: سَأَلْتُ‏ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ- فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَة.» که با اسناد مختلف اینجا این را نقل کرده.

یک روایت دیگری هست: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ‏ أَبَا حَنِيفَةَ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام- عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ أَيَّ الْمُتْعَتَيْنِ تَسْأَلُ قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ مُتْعَةِ الْحَجِّ فَأَنْبِئْنِي عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ أَ حَقٌّ هِيَ‏ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا قَرَأْتَ- كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ وَ اللَّهِ فَكَأَنَّهَا آيَةٌ لَمْ أَقْرَأْهَا قَطُّ.»

روایت بعدی‌اش در مورد متعه: (عنه: احمد بن اسحاق) «وَ عَنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ‏ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ»

تفسیر عیاشی: «عن عبد السلام عن أبي عبد الله علیه السلام قال‏ قلت له: ما تقول في المتعة قال قول الله: «فما استمتعتم به منهن- فآتوهن أجورهن فريضة إلى أجل مسمى- و لا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد الفريضة»»

روایت‌های دیگری آمده که آن روایت‌هایش را کار ندارم. روایت‌های زیادی هست که بنابر بعضی از روایت‌ها حتی یک الی اجل مسمی هم ادامه‌اش وجود داشته که می‌گوید ابن عباس این شکلی قرائت می‌کرده.

در کتاب عاصم بن حُمِید بن حماد «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ‏: أَنَّهُمْ غَزَوْا مَعَهُ فَأَحَلَّ لَهُمُ الْمُتْعَةَ وَ لَمْ يُحَرِّمْهَا. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ كَانَ‏ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ لَا مَا سَبَقَنِي ابْنُ الْخَطَّابِ- يَعْنِي‏ عُمَرَ- مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ. ثُمَ‏ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ كَانَ ابْنُ‏ عَبَّاسٍ‏ يَقُولُ: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ هَؤُلَاءِ يَكْفُرُونَ بِهَا الْيَوْمَ وَ هِيَ حَلَالٌ، وَ أَحَلَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَمْ يُحَرِّمْهَا.»

این روایت‌های دیگری هم در این مسئله هست که به آن کاری ندارم.

این یک بخش آیه.

در ادامة آیه ۲۴، «**وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ**» این را در روایات توضیح داده شده. یک باب خاصی در جامع الاحادیث هست، باب ۲۶ از ابواب المتعة، در مورد این هست. صفحة ۱۰۴ این باب هست. بعضی روایت‌هایش را می‌خوانم که ناظر به این آیة شریفه هست. یکی «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ تَزِيدَكَ وَ تَزِيدَهَا إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ فِيمَا بَيْنَكُمَا تَقُولُ اسْتَحْلَلْتُكِ بِأَجَلٍ آخَرَ بِرِضاً مِنْهَا وَ لَا يَحِلُّ ذَلِكَ لِغَيْرِكَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا.»

می‌گوید بعد از تمام شدن اجل می‌توانید با همدیگر رضایت کنید، مدت اجل را زیاد کنید، اضافه کنید.

او ذیل روایت ابی بصیر هم هست. لَا بَأْسَ بِأَنْ تَزِيدَهَا وَ تَزِيدَكَ إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ فِيمَا بَيْنَكُمَا تَقُولُ اسْتَحْلَلْتُكِ بِأَجَلٍ آخَرَ بِرِضاً مِنْهَا وَ لَا تيَحِلُّ غَيْرِكَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا.

و این تعبیری که وجود دارد.

روایت دیگری مطلب هم در آن وجود دارد.

حالا در مورد آن آیة شریفه: «**وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ**» در کتب تفصیلی معانی مختلفی شده، من حالا نمی‌خواهم وارد بحث‌های تفصیلی‌اش بشوم، از روایات استفاده می‌شود که این ناظر به این هست که بعد از فریضه یا شاید مرادش این باشد، بعد از مدتی که مفروض قرار گرفته، بعد از این مدت مفروض شما اگر با رضایت خودتان این مدت را تغییر بدهید و مدت بیشتری قرار بدهید این تمدید مدت بعد از، در مورد این هست، یک مدت مفروضی هست. فریضه یعنی یک مدت مشخص و بعد از آن شما می‌توانید با رضایت طرفین این را تمدید کنید که مربوط به ازدواج موقت هست و این آیه چنین هست.

حالا که این روایات مورد بحث ما مربوط به ازدواج موقت است، یک بحثی اینجا مطرح می‌شود. ازدواج دائمه، وطی به شبهه. در مواردی که وطی به شبهه‌اش، شبهة ازدواج موقت مطرح باشد، اصلاً در این موارد ما چه دلیلی داریم بر اصل ثبوت عده؟ برای اصل ثبوت عده چه دلیلی داریم؟ ممکن است شخصی اینجا این اشکال را مطرح بکند که، روایت‌هایی که مربوط به اطلاقات را که جلسة قبل بحث شد که اطلاقاتی ما نداریم. آن اطلاقات هیچی. این روایات را هم که شما می‌گویید در مورد ازدواج دائم است. اصل این‌که وطی به شبهه‌ای که به نحو، شبهة عقد موقت وطی صورت گرفته باشد، عده داشتنش چه دلیلی داریم؟ بعد بحث می‌کنیم عده‌اش، عدة متعه است یا عدة طلاق است. این چه دلیلی داریم. این بحث را ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردش صحبت می‌کنیم. آن شبهه‌ای را هم که مرحوم میرزای قمی در این مسئله دارد که در جلسات قبل اشاره کردیم، آن را هم ان‌شاءالله در جلسة آینده مطرح می‌کنیم و این بحث را به اتمام می‌رسانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان